



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیک افتخار ۲۵ - نام تو با عشق پرآوازه باد : خاطراتی از زندگی سردار شهید دکتر مجید بقایی

نویسنده:

عبدالرحیم سعیدی راد

ناشر چاپی:

کتاب مسافر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	پیک افتخار ۲۵ - نام تو با عشق پرآوازه باد : خاطراتی از زندگی سردار شهید دکتر مجید بقایی
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	اشاره
۱۴	نوجوانی
۱۴	مکتب
۱۶	اسوه تقوا
۱۶	در روزهای انقلاب
۱۸	انس با قرآن
۱۸	شوره
۱۹	فعالیت های یک دانشجو
۲۰	پیرمرد!
۲۱	زیارت کربلا
۲۲	ازدواج
۲۲	نماز جماعت
۲۳	موقعیت گل
۲۴	اهدای خون
۲۵	جهادگر روزه دار
۲۶	اسم
۲۷	نیاز
۲۷	نظم
۲۸	شستن ظرف ها
۲۹	اعزام نیرو

۳۰	مرد جنگ
۳۰	امانت داری
۳۲	سوریه
۳۳	نگهبان
۳۴	شمع بیت المال
۳۴	دارایی مجید
۳۶	بسیجی نمونه
۳۶	چهلمین نفر
۳۷	لیاقت فرماندهی
۳۸	شب زنده داری
۳۸	سکوت
۳۹	محاصره
۴۰	مناجات
۴۱	کلاهد را بده!
۴۲	حقوق ناچیز
۴۲	تسبیح
۴۴	عشق به بسیجی ها
۴۵	شعری با خط خوش
۴۶	نقش مجید
۴۷	آخرین دیدار
۴۷	سوت خمپاره
۴۹	زندگی نامه
۵۳	منابع
۵۷	درباره مرکز

بیک افتخار ۲۵ – نام تو با عشق پر آوازه باد : خاطراتی از زندگی سردار شهید دکتر مجید بقایی

مشخصات کتاب

سرشناسه : سعیدی راد، عبدالرحیم، ۱۳۴۶ -

عنوان و نام پدیدآور : نام تو با عشق پر آوازه باد : خاطراتی از زندگی سردار شهید دکتر مجید بقایی / گردآوری و بازنویسی عبدالرحیم سعیدی راد ؛ [صاحب امتیاز] ستاد آیه های ایثار و تلاش .

مشخصات نشر : تهران: کتاب مسافر، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۴۸ص.؛ ۲۲×۱۱اس م.

فروست : بیک افتخار؛ ۲۵.

... مجموعه کتاب مسافر .

شابک : رایگان ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۲۹-۵۰۶۴-۲:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی : Your name may be famous with love.

یادداشت : این کتاب با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است .

موضوع : بقایی، مجید، ۱۳۳۷ - ۱۳۶۱ .

موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- خاطرات

شناسه افزوده : ستاد آیه های ایثار و تلاش

شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. معاونت امور فرهنگی

رده بندی کنگره : DSR۱۶۲۶ / ب ۷ س ۷ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۵۷۱۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

« کتاب مسافر » طرحی است در جهت گسترش فرهنگ کتاب خوانی.

در این طرح بر آنیم تا با تهیه و تولید کتب کم حجم و خلاصه در موضوعات مختلف و مورد علاقه مردم از کمترین وقت از دست رفته آنان در حد فاصل مسافرت های شهری بیشترین استفاده به عمل آید.

این طرح چند سالی است که در تعدادی از کشورهای بزرگ دنیا به اجرا در آمده و با موفقیت همراه بوده است، امید داریم با همدلی و همراهی شما در این مسیر توفیق روز افزون یابیم.

از شما مسافر گرامی تقاضا داریم:

* با توجه به این که این کتب به صورت رایگان در اختیار شما قرار می گیرد آن ها را سالم نگهداری نمایید تا افراد دیگر نیز از آن بهره مند شوند.

* با عنایت به کثرت مسافران و تیراژ محدود، تقاضا داریم هنگام پیاده شدن، کتاب را به باجه فروش بلیت اعتباری یا به جایگاه مربوطه تحویل داده تا دیگر مسافران نیز از آن استفاده نمایند.

* در ازای تحویل کتاب به باجه بلیت اعتباری، برگه پاسخ به سوالات به شما تحویل داده می شود تا در

پایان ماه براساس پاسخ های صحیح ، قرعه کشی به عمل آمده و به تعدادی از خوانندگان جوایزی اهدا شود.

* خوانندگان کتاب در پایان هر ماه با مراجعه به سایت www.tehranmetro.com

می توانند از نتایج قرعه کشی مطلع شوند.

* مطالب

و نوشته های خود را در کلیه زمینه ها با ذکر نام برای ما به آدرس:

ketab_mosafer@yahoo.com ایمیل نمایید تا پس از تنظیم ، با ذکر نام نویسنده آن ، در مجلدات کتاب مسافر به

چاپ برسانیم.

* اجرای این طرح با مشارکت صمیمانه شرکت بهره برداری متروی تهران میسر گردید.

ص: ۲

پیک افتخار ۲۵

نام تو با عشق پر آوازه باد

خاطراتی از زندگی سردار شهید مجید بقایی

ستاد آیه های ایثار و تلاش

ص: ۳

پیک افتخار - ۲۵

ستاد آیه های ایثار و تلاش

صندوق پستی: ۴۱۷-۱۷۱۸۵. تلفن ۷۷۶۵۲۱۲۱

نشانی الکترونیکی: www.ayehayeisar.org

نام تو با عشق پر آوازه باد

گردآوری و بازنویسی: عبدالرحیم سعیدی راد

تهیه شده در:

انتشارات کتاب مسافر

آدرس: انقلاب. وصال شیرازی. کوچه ناییبی. شماره ۲۳. تلفکس:

۶۶۹۵۸۷۲۰ - ۱۹-۶۶۴۸۰۷۱۷

سال: ۱۳۸۸

تیراژ:

چاپ: اول

شابک:

همه حقوق چاپ و نشر برای ستاد آیه های ایثار و تلاش

محفوظ است. لخ

این کتاب با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

ص: ۴

«پیک افتخار» عنوانی است برای خاطراتی از بزرگ مردان و شیر زنان این مرز و بوم در زمانه ای که تاریکی و ظلمت می رفت تا آسمان آبی اش را دلگیر کند؛ مردانی که شرف و غیرت ایرانی مسلمان را برای همیشه معنی کردند. بی شک آنان کسانی هستند که فرزندان این آب و خاک، همواره به بالای بلندشان خواهند بالید! کیست که نام آنان را با افتخار و غرور بر زبان نراند!

«پیک افتخار» تجدید خاطره است برای آنان که بودند و دیدند؛ و آینه ای است برای آنان که نبودند اما تشنه رؤیت خورشید وجودشان هستند.

ستاد آیه های ایثار و تلاش

ص: ۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام معظم رهبری:

افرادی که کار روزانه دارند بخشی از زمان خود را برای کتاب خواندن بگذارند؛ چه قدر کتاب ها را در همین نیم ساعت ها می شود خواند... این بایستی یک سیره و سنت رایجی بین مردم ما بشود که کتاب را بخوانند و به بچه هایشان یاد بدهند. خانم ها در خانه ها کتاب بخوانند و معلومات را فرا بگیرند(۱)

ص: ۶

۱- ۲۱/۲/۱۳۷۲ .

نوجوانی

روزهای تلخ و شیرین همیشه وجود دارند. شیرین ترین روز برای خانواده بقایی تولد مجید بود. در بهمن سال ۱۳۳۷ در شهر بهبهان به دنیا آمد.

هر دوست و آشنایی که کودکی او را به یاد دارد، می داند که مجید حتی در همان سنین ۱۰-۱۲ سالگی هم با هم سالانش متفاوت بود آن چه بیشتر، دیگران را تحت تأثیر قرار می داد، رفتار اسلامی و ادب او بود. (۱)

مکبر

در دوران نوجوانی، مکبر مسجد بود. اهل محل با صدای او آشنا بودند. در ایام ماه مبارک رمضان، اذان گفتن مجید حال و هوای دیگری به روزه داران

ص: ۷

می داد. هوش و استعداد سرشاری داشت و برای همین بود که توانست کلاس پنجم و ششم دبستان (نظام قدیم) را در مدت یک سال بخواند و وارد دبیرستان شود.

او عاشق فکر کردن بود و همین باعث شد که رشته ریاضی را انتخاب کند و در رشته مهندسی شیمی دانشگاه اهواز پذیرفته شود؛ اما راضی به تحصیل در این رشته نبود

وقتی اصرار دیگران را دید، گفت: «دلم می خواهد تحصیلاتم در جهت خدمت به مردم باشد.» سرانجام با این که رشته تحصیلی اش ریاضی بود، توانست با تلاش خود در رشته پزشکی قبول شود. (۱)

ص: ۸

۱- حمید بقایی (برادر شهید)

اسوه تقوا

از جمله فضایل خوب و زیبای شهید بقایی این بود که حتی اگر در بین راه وقت نماز می شد از ماشین پیاده و نماز را به موقع می خواند.

نمازهای شب و دعاهای خاص ایشان و آن اخلاق و حجب و حیای خاصی که در قیافه اش نهفته بود از او یک اسوه تقوا به وجود آورده بود و هنوز هم که هنوز است از شهدای اسوه ما مجید بقایی است. (۱)

در روزهای انقلاب

در راهپیمایی ها و تظاهرات قبل از انقلاب، مجید به همراه دوستانش، گروه هایی را تشکیل می داد که با پرتاب سنگ و یا آتش زدن لاستیک و کارهایی از این دست، راه را برای انجام تظاهرات و

ص: ۹

مخالفت های شدید مردم بازمی کرد. در این زمینه روحیه عجیبی داشت. می گفت: «تا زمانی که خفقان باشد، مردم نمی توانند کار کنند، باید کارهای جدی علیه عوامل رژیم در شهر صورت داد تا خفقان از بین برود.»

این قضایا ادامه داشت تا این که از سوی گروه «منصورون» وارد عملیات چریکی شد و با انجام اعمال چریکی در شهر، باعث بالا رفتن روحیه مبارزه مردم و ضربه به رژیم گردید.

مجید برای جلوگیری از اقدامات احتمالی عوامل و چماق داران شاه، گشتی هایی را برای حفظ و امنیت شهر و نوامیس مردم ایجاد کرده بود و با همکاری دیگر یارانش طرح تشکیل تعاونی امام را برای تامین مایحتاج مردم اجرا کرد. (۱)

ص: ۱۰

۱- حمید بقایی (برادر شهید)

انس با قرآن

آن قدر به فکر قیامت بود که هر گاه در جلسات سخنرانی، از عقوبت خدا سخن گفته می شد، اشک می ریخت. شهید بقایی تاکید و اصرار خاصی بر خواندن دعای عهد در هر روز داشت و مستحبات و واجبات خود را به دقت انجام می داد.

با قرآن انس عجیبی داشت. همواره یک جلد قرآن کوچک با خود داشت و در هر فرصتی به تلاوت آیات آن می پرداخت و سعی در حفظ آیات الهی داشت. (۱)

شوره

قبل از انقلاب اسلامی، برای تهیه باروت به شوره نیاز داشتیم. روزی مجید به من پیشنهاد کرد که از مغازه پدرم تهیه کنم، ولی خرید آشکار

ص: ۱۱

۱- همان

آن، قضیه را تا حدی فاش می کرد و پدرم می فهمید.

مجید تاکید می کرد که ما با توجه به مسائل شرعی، حق نداریم. بدون رضایت او از مغازه شوره برداریم. به همین خاطر افراد متعددی را با بهانه های مختلف برای خرید شوره به دم مغازه پدرم فرستاد.^(۱)

فعالیت های یک دانشجو

در سال های ۵۳-۵۴ برای مبارزه با ظلم و ستم های شاه وارد میدان شد و رهبری مبارزات دانشجویی را بر عهده گرفت. او از جمله کسانی بود که در سال ۵۵-۵۶ یک رشته تظاهرات بر علیه رژیم شاه را هدایت کرد. فعالیت های این دانشجوی مبارز دامنه گسترده ای داشت.

او حتی در روزهایی که رژیم شاه به شدت، مردم انقلابی ایران را سرکوب می کرد، توانسته بود

ص: ۱۲

۱- همان

دوره های چریکی نظامی را به خوبی طی کند.

با پیروزی انقلاب، مجید که از گذشته های دور، تجربه های زیادی داشت، دست به کار شد. آن روزها او را در هر جا می توانستی ببینی. (۱)

پیرمرد!

یک روز به آینه که نگاه می کردم، چند تار موی سفید را در صورتم دیدم. احساس کردم که دیگر پیر شده ام. بعد با ناخن گیر شروع کردم به چیدن آن ها. ناگهان صدایی شنیدم که کسی گفت: «استاد! داری چه کار می کنی؟»

دیدم آقا مجید است. گفتم: «می بینی که موی سفید در صورتم روییده؛ دارم آن ها را می کنم.»

گفت: «استاد! این موی سفید از هر چیزی خوشگل تر است.»

گفتم: «آخه پیرمرد شدم.»

گفت: «پیرمرد یعنی شیخ؛ یعنی بزرگ و

ص: ۱۳

نشانگر این است که به خدای خود نزدیک تر شده ای و حرف تان بیش تر خریدار دارد. این مو نشانه اعتبار و بزرگی است.
نگران نباش! (۱)

زیارت کربلا

بعد از عملیات رمضان بچه ها آماده رفتن به زیارت حضرت زینب(س) در سوریه شدند. مجید نیز تمام وسایلش را جمع کرد؛ اما زمان حرکت به علت برنامه های شناسایی و طرح عملیات محرم و والفجر مقدماتی، نتوانست همراه ما بیاید.

آن روز گفت: «جاده فکه، نزدیک ترین راه به کربلاست»... سرانجام فکه میعادگاه او برای دیدن معبود شد. (۲)

ص: ۱۴

۱- همرمزم شهید

۲- احمد خنیفر

ازدواج

یک روز از مجید پرسیدم: «چرا ازدواج نمی کنی؟» پاسخ داد: «من چیزهایی را می دانم که شما در نظر نمی گیرید. شما ازدواج کنید، تا نسل انقلاب و جنگ زیاد شود. مسأله ای که ناراحتم می کند، این است که اگر حالا شهید شوم یک خانواده را داغدار می کنم، اما اگر متأهل باشم چند خانواده را» [\(۱\)](#).

نماز جماعت

از ویژگی های معنوی بقایای این بود که هیچ گاه اجازه نمی داد در مقری که فرماندهی با او بود، نماز اول وقت به تنهایی خوانده شود. همیشه چند دقیقه قبل از اذان در حسینیه قرارگاه حاضر می شد. در ماه مبارک رمضان با این که به دلیل مسافرت

ص: ۱۵

نمی توانست روزه بگیرد، اما تا ظهر هیچ چیز نمی خورد. (۱)

موقعیت گل

در سال ۱۳۵۴ نظر مربیان و اداره تربیت بدنی را جلب و به اتفاق هم برای تیم منتخب جوانان شهر برگزیده شدیم. او در میدان ورزش همانند دیگر عرصه ها درخشش خوبی داشت. استعداد فوق العاده، قدرت بدنی همراه با هوش، خلاقیت و منش جوان مردانه، بازی های ورزشی او را جذاب می کرد.

یکی از درس هایی که از او یاد گرفتم، هنگامی بود که برای بازی با منتخب جوانان آبادان به آن شهر رفته بودیم. تویی را که با ظرافت و زیرکی خاصی روی دروازه حریف برده بود و در موقعیت صد در صد گل قرار داشت، به من که در موقعیت هشتاد درصد گل بودم واگذار کرد تا امتیاز و

ص: ۱۶

۱- حمید بقایی (برادر شهید)

اهدای خون

به منزل آمد، اما بر خلاف همیشه بی حال و رنگ پریده بود. همان روزی که در بهبهان تظاهرات خونینی به پا شده بود و عده ای توسط مزدوران رژیم پهلوی مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. حال و قیافه اش نگرانم کرد.

حساس شدم و گفتم: «مجید! مادر چه شده؟»

گفت: «چیزی نیست.»

دوباره پرسیدم: «نه! حتماً چیزی هست. چرا گرفته ای؟ رنگت چرا زرد شده؟»

گفت: «مادر! جریان را می گویم ولی کسی از اهل منزل متوجه نشود.» گفتم: «باشد، بگو!»

گفت: «یکی از بچه ها به نام «محمد عدالت» (۲)

ص: ۱۷

۱- حمید تنهاییان

۲- زنده یاد محمد عدالت در ۸/۱۰/۵۷ به دست ماموران طاغوت شهید شد.

تیر خورده. من رفتم بیمارستان و خون دادم. ولی فکر کنم شهید می شود؛ چون حالش خیلی خراب است.»

من هم مقداری پسته و میوه تهیه کردم و به او دادم بخورد تا سلامتی اش را بازیابد. (۱)

جهادگر روزه دار

آقا مجید که از بنیان گذاران جهاد سازندگی بهبهان بود و در جمع آوری امکانات و تقویت و سازمان دهی جهاد نقش فعال و مؤثری داشت، خالصانه و فروتنانه و به صورت جهادگری گمنام و ساده در کار سازندگی شرکت می کرد.

روزی از روزهای مردادماه سال ۱۳۵۸ که برابر با ماه مبارک رمضان بود، جهت ساختن مدرسه ای در دهستان «تشان» مقداری سیمان را به شکل فله به آن جا می بردم که آقا مجید هم با من

ص: ۱۸

همراه شد. وقتی به آن روستا رسیدیم، او هم بیل به دست شد و دستمالی را جلوی صورت خود بست و مشغول خالی کردن سیمان شد.

یکی از روستائیان که شاهد این صحنه بود و ما را در آن گرما و با زبان روزه تماشا می کرد، جلو آمد تا بیل را از او بگیرد. اما مجید اجازه نداد. (۱)

اسم

در نخستین روزهایی که در سپاه شوش با چهره پرجاذبه آن آسمان مرد، آشنا شدم، اسم کوچک یک یک بچه ها و از جمله بنده را پرسید.

گفتم: «اسم در شناسنامه اردشیر است، ولی فریدون صدایم می کنند.» گفت: «باید نامی مذهبی برایت انتخاب کنیم.» قرآن را به دست گرفت و چند بار آن را گشود، سپس نام «رحیم» را برگزید و من هم با کمال افتخار پذیرفتم. (۲)

ص: ۱۹

۱- . عزیز رنجبر

۲- . رحیم ادراکی

نیاز

هنگامی که به آقا مجید می گفتیم: «چرا از سپاه حقوق نمی گیری؟»

پاسخ می داد که «وقتی نیاز ندارم چرا بگیرم.»^(۱)

نظم

او در همهٔ امور مقید به نظم و انضباط بود. در جمع آوری وسایل، هر چیزی را در جای خودش می گذاشت. اگر پتویی را درست جمع نمی کردم آن را دوباره باز و به خوبی و با نظم خاصی آن را جمع می کرد.^(۲)

ص: ۲۰

۱- ابراهیم شهید زاده

۲- عبدالله جاویدان

شستن ظرف ها

تقریباً یک ماه از مسئولیت فرماندهی مجید در سپاه شوش می گذشت. براساس برنامه های برادرانه و صمیمانه ای که از سوی او پی ریزی شده بود، نوبت ظرف شستن فرا رسیده بود. با تواضع و اشتیاقی مثال زدنی به این کار مشغول بود.

روزی فرمانده تیپ ۲ لشکر ۲۱ حمزه به سپاه آمد و گفت: «من با فرمانده سپاه شوش کار دارم.»

گفتم: «بفرمایید! اگر امری باشد در خدمتیم.»

گفت: «نه من با خودش کار دارم.»

گفتم: «خُب بفرمایید تا ایشان بیایند.»

گفت: «کجاست؟»

گفتم: «در حیاط نشسته و مشغول شستن ظرف هاست.»

گفت: «فرمانده سپاه شوش همین شخصی است که ظرف ها را می شوید؟»

گفتم: «بله! آخه امروز نوبت اوست.»

رفتم و به آقا مجید گفتم: « یکی از فرماندهان ارتش آمده و با شما کار دارد.»

گفت: «باشد؛ کار ظرف ها الان تمام می شود و می آیم.»^(۱)

اعزام نیرو

برای رفتن به مرخصی به همراه آقا مجید از قرارگاه کربلا به سمت بهبهان در حرکت بودیم. آن روزها (زمستان ۱۳۶۱) مجید، فرمانده قوای یکم کربلا را به عهده داشت. نرسیده به پل نادری اهواز، بسیجی ها را دیدیم که عازم جبهه های نبرد بودند. شهید بقایی با دیدن آن صحنه، اشک از دیدگانش جاری شد و با احساس خاصی که تا آن وقت ندیده بودم، گفت: «آقا جعفر! تو را به خدا این ها به جبهه بروند و من به خانه برگردم؟ ... برگرد! برویم منطقه»^(۲)

ص: ۲۲

۱- احمد خنیفر

۲- جعفر رنجبر

مرد جنگ

روزی آقا مجید با پدرش درباره چگونگی شرکتش در جنگ و نیز وضعیت درسش گفت و گو می کرد.

گفت: پدر! شما می خواهید که من درس پزشکی بخوانم و در آینده به پست و مقام و... برسم؟ اما من اهل این ها نیستم.

پدرش گفت: نه! من چنین منظوری ندارم

مجید سخنش را ادامه داد و گفت: پدر! بگذارید راحت تان کنم! من تا جنگ هست، اهل جبهه و جنگم. (۱)

امانت داری

شب حمله ۲۵ فروردین ماه سال ۱۳۶۰ آقا مجید با تعهدی که نسبت به بچه ها احساس

ص: ۲۳

می کرد، نقشه و اهداف آن حمله را برای ما توجیه و تشریح کرد. ساعاتی قبل از آن یورش دلاوران، رزمندگان سوار ماشین شدند، و تا موقع حرکت، همه بحث های او بیان ظرافت ها و نکات قابل توجه نظامی و تدابیری در حفظ جان بچه ها بود.

تا آخرین لحظه ای که حرکت کردیم، مدام توصیه می کرد که: این بچه ها را به شما می سپم، اینان پدر و مادر دارند و ما در برابرشان مسؤولیم. مواظبت کنید که با بی دقتی از دست نروند. به هوش باشید که شناسایی سنجیده و دقیق باشد و سپس دلاوران روی عراقی ها بریزید. توجه کنید که بچه ها توی میدان گیر نیفتند و محاصره نشوند!»^(۱)

ص: ۲۴

۱- سردار حشمت حسن زاده

بعد از عملیات رمضان سال ۱۳۶۱ هنگامی که نیروهای سپاه پاسداران به سوریه رفتند تا مزار اسوه صبر و بردباری یعنی زینب کبری(س) را زیارت نمایند، مجید که در اشتیاق این سفر سر از پا نمی شناخت، مقدمات کار را فراهم آورد و مقداری نبات و چیزهای دیگر تهیه کرد تا آن ها را متبرک کند. اما به دلیل زمینه سازی عملیات محرم و والفجر مقدماتی، از این شوق و صف ناپذیر گذشت و به این آرزو دست نیافت!

بعد از شهادتش آن مقدار نبات را در کوله پشتی اش دیدم و خار حسرت تا ابد در دلم نشست. (۱)

ص: ۲۵

بارها دیدم که نیمه های شب بیدار می شد و به نگهبان سپاه یا تدارکات می گفت: «برو بخواب و استراحت کن!»

نگهبان از شدت شرم نمی پذیرفت که چنین شخصیتی، با آن مسئولیت مهم به کار نگهبانی بپردازد. شاید هم این طور گمان می کرده که چون فرمانده است، پای امتحان در میان بوده و وی می خواهد آنان را فریب داده و بیازماید!

اما او آن قدر اصرار می کرد تا اسلحه را تحویلش می داد و می رفت و آقا مجید هم ساده و بی آرایش به جای آنان انجام وظیفه می کرد تا نوبت نگهبان بعدی فرا برسد. (۱)

ص: ۲۶

شمع بیت المال

وقتی که آقا مجید فرمانده قرارگاه کربلا شد، بارها در این اندیشه به سر می برد که آیا درست است از خودرو استیشن آن جا برای رفتن به مرخصی و انجام کارهای شخصی استفاده کند یا نه؟ حال آن که چنین موردی برای فرماندهی در آن سطح، چیز پیش و پا افتاده ای بود.

اما او در این باره قانع نشد و خودم چندین بار دیدم که استیشن را گذاشت و با اتوبوس و خودروهای شخصی عبوری، به بهبهان رفت. (۱)

دارایی مجید

شب مبعث حضرت رسول اکرم(ص) بود و در منزل خاله اش مراسم جشن و سرور برپا بود. آقا مجید تازه از جبهه آمده بود. لباسی را برایش تهیه

ص: ۲۷

کرده بودم. آن را پوشید و با اشتیاق رهسپار آن جا شد تا از فیض آن مراسم محروم نماند. وسط برنامه آمد و گفت: «مادر! خاله جان، می گویند عیدی می خواهیم.»

گفت: «خب، به آنان عیدی بده! پول که داری.» گفت: «فقط ۵۰۰ تومان دارم؛ ۲۰۰ تومانش را) به هر کدام ۵۰ تومان (عیدی می دهم و ۳۰۰ تومان بقیه هم برای خودم.»

این در شرایطی بود که عده ای تصور می کردند بقایای ماهیانه ۶۰ هزار تومان حقوق دریافت می کنند. حال آن که هیچ حقوقی از سپاه نمی گرفت.

چند هفته بعد که کوچ سرخس فرا رسید و با بال شهادت از دنیا پرید، همراه با پیکر پاکش، ساک و سایلش را هم آوردند. هنگامی که آن را باز کردند، دارایی او همان ۳۰۰ تومان بود و بس. [\(۱\)](#)

ص: ۲۸

بسیجی نمونه

اصلاً مجید خودش یک بسیجی بود. اگر می خواهید، بدانید بسیجی به مفهوم واقعی چه کسی است، باید سراغ او می رفتید. ایشان از جمله کسانی بود که هیچ گاه خود را در میان عناوین و مقام ها گم نکرد و شخصیت والای الهی اش را به این مسائل نفروخت.

او با تمام امکاناتی که می توانست در اختیار داشته باشد، فردی بسیار قانع، متواضع، با وقار، منصف و کم توقع بود. (۱)

چهلمین نفر

در دفترچه خود اسامی ۳۹ نفر از شهدایی را که می شناخت به ترتیب تاریخ شهادت، یادداشت کرده بود و همیشه به آن ها نگاه می کرد و می گفت:

ص: ۲۹

«ما در قبال خون شهیدان مسئول هستیم.»

بالاخره هم خداوند او را چهلمین نفر آن لیست مقدس قرار داد. (۱)

لیاقت فرماندهی

در زمانی که فرماندهی سپاه شوش را بر عهده داشت، استعداد او به حدی بود که احساس کردیم او باید بالاتر بیاید و مسئولیت های بیشتری بر عهده بگیرد. لذا ابتدا مسئول لشکر فجر شد و در سمت فرماندهی این لشکر در عملیات فتح المبین و در محور سایت شرکت کرد.

در واقع سایت، یکی از محور های اساسی و حساس و پر خطری بود که به عهده لشکر فجر گذاشته شد و با لیاقت و فرماندهی او به نحو احسن به اهداف خود دست یافت. (۲)

ص: ۳۰

۱- همرزم شهید

۲- دکتر محسن رضایی

شب زنده داری

نماز شب برای آقا مجید خیلی عادی بود و هر کس با او نشست و برخاست داشت، حتماً یکی دو بار او را در حال نماز شب دیده یا از حالات او بوی نماز و شب زنده داری را درک کرده است.

انسانی معنوی بود و در عمل نشان می داد که سخت پای بند به مسائل اخلاقی و شرعی است. (۱)

سکوت

مجید تا مدت ها به ما نمی گفت که دانشجوی رشته پزشکی بود. مسئولیتش در سپاه و جبهه چیست؟

حتی نمی دانستیم که او به جبهه می رود. هر وقت از او می پرسیدیم که چه کاره است؟ با خنده پاسخ می داد: «در اهواز می گردیم!» با این که چند

ص: ۳۱

بار مجروح شد، اما چیزی از خود بروز نمی داد و پس از مداوا با حالت عادی به خانه برمی گشت. (۱)

محاصره

مجید در عملیات طریق القدس (فتح بستان) سه روز در محاصره کامل دشمن بود؛ اما با زیرکی خاصی خود را به نیروهای خودی رساند؛ با این که در این محاصره، نیروهای عراقی به او خیلی نزدیک شده بودند. با این همه، هنگامی که به خانه بازگشت، با هیچ کس موضوع محاصره خود را مطرح نکرد و ما بعد از مدت ها به واسطه نوار مصاحبه ای که از تبلیغات جبهه و جنگ به دستمان رسید، از موضوع مطلع شدیم. جریان را که جویا شدم گفت: در عملیات فتح بستان، حدود ۶۰ نفر بودیم. نزدیک امام زاده زین العابدین (ع) در محاصره تنگ دشمن قرار داشتیم. در گودالی موضع گرفته بودیم و عراقی ها برای اسارت ما هر

ص: ۳۲

۱- حمید بقایی (برادر شهید)

لحظه نزدیک تر می شدند و می گفتند: «تسلیم شوید!»

حتی یک نفر بر عراقی آمد که ما را بگیرد و ببرد، ولی شهید آلوگردی با آر پی چی، آن را به آتش کشید. بالاخره با زحمت توانستیم از این محاصره بیرون بیاییم. (۱)

مناجات

یک بار در قرارگاه خاتم، بعد از جلسات طولانی که با برادران ارتشی داشتیم از شدت خستگی به خواب رفته بودیم. اواسط شب حدود ساعت دو و نیم بود که احساس کردم سر و صدایی می آید. برخاستم و قامت بلند مجید را دیدم که دست هایش را به سوی خداوند بالا برده بود و با خدا مناجات می کرد.

با دیدن این منظره خیلی به حال او غبطه

ص: ۳۳

۱- حمید بقایی (برادر شهید)

خوردم. چون او هم مثل همه ما خسته بود؛ اما... (۱)

کلاهت را بده!

روزی در یکی از محورها با برادر بقایی در حال حرکت به طرف خط بودیم که بسیجی کم سن و سالی را در کنار جاده دیدیم که نشسته بود. معلوم بود منتظر ماشینی است که با آن به خط برود. مجید با وجودی که خیلی عجله داشت، گفت: «نگه دار!»

بعد هم از ماشین پیاده شد و با آن برادر بسیجی متواضعانه صحبت کرد و در آخر به او گفت: «چیزی از من نمی خواهی؟»

بسیجی نوجوان که از مهربانی مجید به وجد آمده بود، گفت: «کلاهت را بده.»

بقایی کلاهش را با شوق به او تقدیم کرد و به من گفت: «یکی از رموز موفقیت ما در جنگ،

ص: ۳۴

حقوق ناچیز

با حقوق مجردی ناچیزی که از سپاه می گرفت، زندگی خود را می گذرانند. وقتی هم که به شهادت رسید، خیلی از حقوق های عقب مانده اش را از سپاه نگرفته بود. او می گفت: وقتی به این حقوق احتیاج ندارم، چرا آن را بگیرم؟ بیشترین حقوقش را صرف خرید کتاب می کرد و معتقد بود که باید به اندازه نیاز از بیت المال مصرف کند. (۲)

تسبیح

همیشه خودش لباس هایش را می شست و این زحمت را به کس دیگری نمی داد. یک روز به

ص: ۳۵

۱- همرمزم شهید

۲- حمید بقایی (برادر شهید)

تدارکات آمد. در آن جا حمامی را ساخته بودیم، آماده استحمام و شستن لباس هایش شد. گفتم: «بچه ها! کمی با آقا مجید شوخی کنیم.»

تسبیحی داشت که همیشه در دستش بود. این تسبیح را زیرکانه از او ربودم و در جیبم گذاشتم. لحظاتی بعد دیدم که آقا مجید رنگ از رخس پریده و این سو و آن سو می رود. برایم شگفت آور بود که این تسبیح مگر چه قیمتی دارد که او را این گونه نگران کرده است؟ صدایم زد و گفتم: «استاد!»

گفتم: «بله! جانم»

گفتم: «ترا به خدا تسبیح مرا ندیده ای؟»

تسبیحش را دادم. با خوشحالی آن را بویید و روی سینه اش گذاشت. گفتم: «آقا مجید ماجرای این تسبیح چیست؟» گفتم: «تنها چیزی که از شهدای هویزه برای من به یادگار مانده، همین تسبیح است و از این بابت برایم خیلی گران بهاست.»^(۱)

ص: ۳۶

مجید عشق عجیبی به نیروهای بسیج و مردمی داشت و دائماً هر جا مشکلی پیش می آمد از آن ها دفاع می کرد. رفتار او با نیروهای بسیجی آمیخته با ملاحظت و مهربانی بسیار بود. با آن ها نشست و برخاست می کرد... غذا می خورد و برایشان هدیه می برد. خیلی علاقه داشت همراه این بسیجی ها جلو برود و بجنگد و می گفت: «اخلاقی که این بسیجی ها دارند انسان را علاقه مند می کند که با آن ها باشد.» گاهی اوقات غیر منتظره بلند می شد و فرماندهان را صدا می کرد و می گفت: «بلند شوید تا با هم برویم خط مقدم.»

می گفتند: «برای چه؟»

می گفت: «برویم، ببینیم بسیجی ها چه می کنند.» می رفت و وسایل آن ها و تدارکاتشان را از نزدیک می دید و اگر کمبودی در آن جا می یافت همان جا فرمانده منطقه را صدا می کرد و از آن ها

می خواست تا رسیدگی کنند. (۱)

شعری با خط خوش

همیشه قطعه شعری ورد زبانش بود. آن زمانی بود که قرارگاه فجر را فرماندهی می کرد، با خط خوش و دل انگیزش نوشته و در محل کارش نصب کرده بود:

بیا بیا که سوختم ز هجر روی ماه تو

بهشت را فروختم به نیمی از نگاه تو

بدان امید زنده ام که گردم از سپاه تو

اگر نداری باورت بیا که رو به رو کنم (۲)

ص: ۳۸

۱- . همرمزم شهید

۲- . سردار محمد باقری

قبل از این که عملیات بیت المقدس آغاز شود، از منطقه آزاد شده در عملیات فتح المبین، عملیاتی انحرافی را جهت فریب دشمن انجام داد که نتیجه آن گرفتن تعدادی اسیر و غنائم جنگی، به دست نیروهای سپاه اسلام بود. سپس با شناسایی هایی که شد؛ او و شهید حسن باقری طرح عملیات بعدی و مهم بیت المقدس را ریختند.

نقش شهید مجید بقایی در این عملیات نیز همچون دیگر عملیات ها سازنده و سرنوشت ساز بود و با برنامه ریزی دقیق و هماهنگی توانست نیروهای تحت فرمان خود را به همیاری برادران جان برکف هوانیروز از شمال فکه به جنوب انتقال داده و به علت شایستگی بی حدش در فرماندهی لشکر، او را مسئول شکستن حصار دفاعی و ورود به شهر خرمشهر که بسیار هم حیاتی بود، قرار دادند.^(۱)

ص: ۳۹

آخرین دیدار

در آخرین ماموریت شناسایی که با ایشان همراه بودیم، طبق معمول با قرآنی که در ماشین همیشه به همراه خود داشت، سوره والفجر را حفظ می کرد و از من می خواست که آیا سوره را درست حفظ کرده است یا نه؟

آن گاه پیوسته زیر لب زمزمه می کرد: «یا ایتهالنفس المطمئنه...»

چند لحظه بعد در دیدگاهی که از آن به مواضع دشمن نگاه می کرد، و پس از قطع شدن دو پایش، جاودانه شد. ۱

سوت خمپاره

داخل «دیدگاه» نشسته بودیم. غلامحسین (برادرم) مرا برای کاری فرستاد بیرون. راستش خیلی راضی نبودم، بروم دنبال این کار، اما

ص: ۴۰

غلامحسین اصرار کرد و من هم قبول کردم.

از سنگر که رفتم بیرون، همه اش به این فکر می کردم که چرا این همه اصرار داشت من بروم دنبال این کار؟ توی این فکرها بودم که یک دفعه صدای سوت خمپاره ای را شنیدم که داشت نزدیک می شد. به سرعت روی زمین نشستم. خمپاره که منفجر شد. بلند شدم و به اطراف نگاه کردم. دود از طرف سنگر دیدگاه بلند می شد.

در جا میخکوب شدم. بدنم سرد شد. هنوز از بهت این اتفاق در نیامده بودم که یکی از رزمنده ها از سنگر بیرون پرید و فریاد زد: «الله اکبر! الله اکبر! بچه ها شهید شدند؛ بیایید، بچه ها شهید شدند!»

تند دویدم. سنگر در میان دود و انفجار گم شده بود.

مجید بقایی و چند نفر دیگر شهید شده بودند. ایستادم کنار سنگر و برادرم را صدا زدم...

صدایی از بین شهدا آرام می گفت: «یا حسین! یا حسین!»

صدای غلامحسین بود. در آخرین لحظات آقایش را صدا می زد. [\(۱\)](#)

ص: ۴۱

مجید بقایی فرمانده قرارگاه یکم کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در بهمن ماه سال ۱۳۳۷ ه. ش در خانواده ای معتقد و مذهبی در شهر «بهبهان» چشم به جهان گشود.

از همان ابتدا با رفتار متینش در خانواده و علاقه اش به مسائل مذهبی و رعایت آن ها در سنین ۱۰-۱۲ سالگی، رشد فکری و فرهنگی او مشخص گردید. از تکبیر گفتن در مسجد محل آغاز کرد و تا آخر عمر از مسیر اسلام و پیروی از روحانیت متعهد خارج نشد. هوش سرشار و استعداد بالای وی باعث شد تا تحصیلات کلاس پنجم و ششم (نظام قدیم) را در عرض یک سال در یکی از مدارس «بهبهان» بگذارند و سپس رشته ریاضی را برای ادامه تحصیل در دبیرستان انتخاب کند.

پس از سپری کردن تحصیلات دبیرستان و گذراندن کنکور، در رشته مهندسی شیمی دانشگاه «اهواز» پذیرفته شد، اما این رشته نظرش را تامین نکرد. به همین دلیل سال آخر دبیرستان را مجدد طی کرد و دیپلم رشته طبیعی را اخذ نمود و این بار پس از شرکت در کنکور، در رشته فیزیوتراپی

در سال ۱۳۵۴، فعالیت های او در دانشگاه شکل گرفت و تماس هایش تشکیلاتی شد. در سال های ۵۵ و ۵۶ که مبارزات ملت مسلمان به اوج خود نزدیک می شد او از عناصر هدایت کننده تظاهرات علیه رژیم بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دادگاه انقلاب اهواز مشغول به کار شد.

کار نظامی او پس از انقلاب هم ادامه داشت. فعالیتش را در این زمینه با حضور در کمیته و شهربانی آغاز کرد و اقدامات همه جانبه ای را در جهت به دام انداختن سرسپردگان رژیم پهلوی که در آن زمان متواری بودند، انجام داد. در خرداد سال ۱۳۵۸ به عضویت جهاد سازندگی بهبهان درآمد و مدتی در آنجا مشغول فعالیت بود. پیش از آغاز جنگ تحمیلی به توصیه سردار محسن رضایی (فرمانده سابق سپاه) به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در واحد روابط عمومی (تبلیغات - انتشارات) سپاه «امیدیه» به فعالیت مشغول شد. ماه های اول جنگ بود که ایشان از طرف فرماندهی کل سپاه به عنوان نماینده آن نهاد در اتاق جنگ معرفی گردید و سپس به فرماندهی سپاه شوش منصوب شد.

از آن پس به دلیل روح بلند و اشتیاق فراوانش برای درگیر شدن مستقیم با دشمن و لیاقت و شایستگی هایی که در زمان فرماندهی سپاه شوش از خود نشان داده بود، به عنوان فرمانده قرارگاه لشکر فجر برگزیده شد.

بعد از عملیات محرم بود و پس از آن که شهید باقری جانشین فرماندهی نیروی زمینی سپاه گردید، مسئولیت قرارگاه یکم کربلا را به عهده گرفت.

همزمان با عملیات رمضان و محرم، به عنوان فرماندهی قوای یکم کربلا برگزیده شد که در همین مسئولیت بود که وضوی خون گرفت و نماز عشق را اقامه نمود. صبحگاه روز ۹/۱۱/۱۳۶۱ با تنی چند از فرماندهان از جمله سردار شهید حسن باقری جهت بازدید از منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی و برای بررسی بهتر و شناسایی کامل تر آن جا، راهی منطقه فکه شد، که با شلیک گلوله توپ توسط بعثیان کافر و بداندیش و اصابت به سنگر آن خدامردان، به خاک و خون کشیده شدند. به این ترتیب سرداران پرتوان و پرشور اسلام دکتر مجید بقایی و حسن باقری به همراه برادران جنگاوری چون رضوانی، مؤمنیان و قلاوند در فضایی پر از معنویت پرواز و با عطر دل انگیز وصال بال گشودند.

تصویر شهید

ص: ۴۵

۱. تا چشمه بقا، سالاری عزیزالله، نشر نیلوفران، ۱۳۸۷
۲. ستارگان آسمان گمنامی، صمدی، محمد علی، نشر فرهنگسرای اندیشه، تهران ۱۳۷۸
۳. صنوبرهای سرخ، غلامعلی رجایی. انتشارات سوره مهر. چاپ دوم ۱۳۷۸.
۴. پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران اهواز و مصاحبه با خانواده و دوستان شهید

۱ - نگین هویزه (خاطراتی از شهید سید حسین علم الهدی)

۲ - سردار خرمشهر (خاطراتی از شهید سید محمد جهان آرا)

۳ -

صیاد دل (خاطراتی از شهید علی صیاد شیرازی)

۴ - سردار سالک (خاطراتی از شهید مصطفی چمران)

۵ - مسیح در کردستان (خاطراتی از شهید محمد بروجردی)

۶ - کاک احمد (خاطراتی از شهید احمد متوسلیان)

۷ -

یک عمر مبارزه (خاطراتی از شهید حجه الاسلام فضل الله محلاتی)

۸ - خورشید خیبر (خاطراتی از شهید محمد ابراهیم همت)

۹ - همسفر ملائک (خاطراتی از شهید عباس بابایی)

۱۰ - مسافر غریب (خاطراتی از شهید مهدی زین الدین)

۱۱ - تبسمی در خاکریز (طنز دفاع مقدس)

۱۲ -

لاله ای در فکه (خاطراتی از شهید سید مرتضی آوینی)

۱۳ -

نگین مجنون (خاطراتی از شهید مهدی باکری)

۱۴ - راز ستاره ها (خاطراتی از شهید اسماعیل دقایقی)

۱۵ -

چهل روز تا عرش (خاطراتی از شهید حجه الاسلام عبدالله میثمی)

- ۱۶

سایه حضور (خاطراتی از حضور زنان در دفاع مقدس)

۱۷ - همسرایان غزل عشق (خاطراتی از همسران شهدا)

- ۱۸

بارانی در کویر (خاطراتی از شهید حسن باقری)

۱۹ - پرواز در پرواز (خاطراتی از شهید احمد کاظمی)

۲۰

- مادران خورشید (خاطراتی از مادران شهدا)

۲۱ - با یک بال هم می توان به آسمان رسید (خاطراتی از شهید حسین خرازی)

۲۲ - مردی که شبیه هیچ کس نیست (خاطراتی از شهید علی هاشمی)

۲۳ - هنوز پنجره ها غرق در تماشایند (خاطراتی از شهید منصور ستاری)

۲۴ - پرندگان مهاجر دوباره می آیند (خاطرات آزادگان)

ص: ۴۷

بار دیگر از شما مسافر گرامی و فهیم تقاضا داریم کاملاً از کتاب مواظبت نموده و پس از مطالعه و هنگام خروج، آن را به باجه فروش بلیت اعتباری تحویل نمایید تا برای دیگر مسافران نیز امکان مطالعه آن فراهم گردد. در ضمن پس از تحویل کتاب، برگه پاسخ به سوالات به شما داده می شود تا بر اساس پاسخ های صحیح در پایان هر ماه قرعه کشی به عمل آمده و جوایزی به مطالعه کنندگان برگزیده اهدا شود.

*

تجارب علمی، تجارب زندگی، خاطرات، مشاهدات، داستان های زیبا از زندگی خود یا دیگران، یادداشت ها و نکات مهم و کلیدی که از کتب و نشریات مختلف یادداشت نموده اید (با ذکر منبع)، اشعار، ناگفته های درونی، بایدها و نبایدهای زندگی، حقوق شهروندی و هر نکته ای که فکر می کنید بیان آن می تواند برای دیگر اقشار جامعه مفید باشد را نوشته، برای ما ارسال نمایید تا ضمن دسته بندی مطالب، با ذکر نام نویسنده آن، در ضمن «کتاب مسافر» به چاپ برسانیم.

*

کلیه نوشته ها، آثار و نظرات خود را پیرامون طرح «کتاب مسافر» می توانید به آدرس: خیابان انقلاب، خیابان وصال شیرازی، کوچه نایبی، شماره ۲۳ ارسال نمایید.

ص: ۴۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

